



تحقیقی یا تقلیدی بودن اصول دین از منظر فقها

نجف یزدانی^۱، رقیه احمدی مقدم^۲

چکیده

فقهای مسلمان با توجه به نقش و اهمیت بسیار زیاد اصول اعتقادات در زندگی، در رابطه با نحوه ی کسب آن، نظرات و احکام متفاوتی را بیان کرده اند؛ که شیوه بیان فقهای معاصر با گذشته با توجه به آثارشان متفاوت است. اما آنچه که مورد نظر و بررسی است، عدم توجه اغلب این صاحب نظران به سطوح مختلف مردم در فهم و ادراک مسائل، به خصوص امور نظری و عقیدتی می باشد؛ که این موضوع باعث شده است اغلب آنها، هر کدام به نحوی امکان تقلید در اصول دین را باطل یا ناکافی بدانند؛ لذا با طرح سولاتی از دیدگاه های مختلف و رفع ابهام از بعضی ادله آنها؛ به بیان نظرات بعضی از علما در این زمینه می پردازیم و فرض خود را با توجه به نحوه شکل گیری ابتدایی ایمان در عموم مردم، جواز تقلید در اصول عقاید می گیریم.

واژگان کلیدی تقلید، تحقیق، اصول عقاید، فقها

مقدمه

بررسی امکان تقلید در اصول عقاید در حیطه علم کلام است؛ که با توجه به دامنه گسترده واژه تقلید در موضوعات مختلف، که زیر شاخه های علوم بنیادینی چون فقه و کلام می باشند، این موضوع خاص از دیر باز مورد توجه اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. اما در عصر حاضر این موضوع به نحوی جدید در رساله های عملیه فقها خود را نشان داده است؛ که در این پژوهش به بررسی ابعاد این موضوع در رساله های عملیه و تفاوت آن با آثار فقهای سابق می پردازیم. نکته ای که قابل توجه است، در مورد نظر اکثر اندیشمندان مسلمان (اعم از متکلمین، فقها و مفسرین و...) بوده؛ که کارایی این گونه تقلید را فقط مختص فروع دین و احکام شرعی دانسته؛ که در این جا سعی می نمائیم با توجه به فرضیه خود، که امکان تقلید در اصول دین است، نظرات غالب گروه فقها را به چالش کشیده و نظریه افراد قلیلی از این گروه را تبیین نموده و توضیح دهیم. برای شروع بحث لازم است با یکی از تقسیم بندی های رایج درباره واژه تقلید؛ آشنا شویم. تقلید را می توان در چهار نوع تقسیم بندی کرد: ۱- تقلید جاهل از جاهل (که به آن تقلید کورکورانه هم می گویند) ۲- تقلید عالم از عالم (که منظور تقلید در یک موضوع مشترک است و آن را بی فایده می دانیم) ۳- تقلید عالم از جاهل (این تقلید نزد عقلا زشت تر از دو مورد قبلی است به صورتی که فرد مقلد را به تباهی و انحراف خواهد کشید) ۴- تقلید جاهل از عالم (این کار نزد عقلا کاری صحیح و منطقی و بر اساس فطرت انسان بوده است). (موگهی، ۱۳۷۱: ۴۵ تا ۴۸).

جایگاه فقها

فقیهان به عنوان گروهی از اندیشمندان اسلامی که با استدلال و تحقیق به تبیین و کسب احکام عملی (تکالیف دینی) افراد، از منابع چهارگانه (قرآن، سنت، اجماع و عقل) می پردازند، بیش از اندیشمندان اسلامی دیگر مورد رجوع و توجه عموم مردم هستند. در رابطه با اهمیت توجه مردم به این گروه از علمای اسلامی می توان به احادیثی از معصومین (علیهم السلام) درباره ی جایگاه این افراد و دستور رجوع به آنها اشاره نمود. به عنوان نمونه حضرت امیر (علیه السلام) به نقل از پیامبر اسلام (صلوات الله علیه) می فرماید: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ خَلْفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي». (امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق: ۵۶). امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید که رسول الله (صلوات الله علیه) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.» امام زمان (علیه السلام) نیز در آخرین توقیع خود به علی بن محمد سمری این چنین مردم را به این گروه از عالمان سفارش می کنند: «أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِئَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۸۴). اما در رویدادهای زمانه، به روایان حدیث ما (علما) رجوع کنید. آنان، حجت من بر شمایند و من، حجت خدا بر آنانم. و در جایی دیگر در رابطه با اهمیت جایگاه فقها در جامعه اسلامی نقل شده است که امام صادق فرمود: «هر گاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا

najafyazdani@yahoo.com

^۱ استادیار دانشگاه آیت الله حائری میبد، گروه فلسفه و حکمت اسلامی.

r.ahmadimoghaddam@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد، شیعه شناسی گرایش کلام، دانشگاه آیت الله حائری میبد(یزد).

برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرا می‌رفته است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلام‌اند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»^{(کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۴۷).}

دیدگاه فقها

گرچه هدف اصلی علم فقه بیان احکام عملی است و قلمرو آن ابتدائاً تبیین و تعیین میزان معرفت به اصول عقاید را شامل نمی‌شود، اما با توجه به آن که وظیفه یا تکلیف انسان نسبت به اصول عقاید را می‌توان یکی از سوالات مورد توجه فقها دانست، فقهای اسلامی نیز به دامنه و محدوده معرفت نسبت به اصول عقیده پرداخته‌اند. از این جهت در این مقاله، نظریات ذکر شده درباره نحوه اعتقاد به اصول دین را مورد بررسی قرار می‌دهیم. شیوه فقها در ارائه رساله‌های عملیه - که در حال حاضر تقریباً همه مراجع از این نحوه استفاده می‌کنند - به زمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) بر می‌گردد، که چند تن از فضلاء حوزه علمیه قم فتاوی‌ایشان را بر این شیوه جاری، جمع‌آوری نمودند و البته گامی ارزشمند در جهت واضح ساختن احکام فقهی برای فهم عموم مردم بود. (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۹ و ۲۰). نکته در خور توجه این که در این رساله‌های عملیه، مقلد در اولین مسئله با نحوه اعتقاد به اصول دین از زبان فقها مواجه شده و این حکم دیده می‌شود که اعتقاد فرد باید از روی دلیل باشد و تقلید در اصول دین جایز نمی‌باشد. بنابراین در بسیاری موارد فقها تا قبل از زمان آیت الله بروجردی، اصلاً در رساله‌های خود این موضوع را عنوان نکرده‌اند. به عنوان نمونه اولین مسئله‌ای که در عروه الوثقی بیان شده است مربوط به اصول عقاید نمی‌باشد: «یجب علی کل مکلف فی عباداته و معاملاتہ ان یکون مجتهداً...» (یزدی، ۱۳۸۵: ص ۱۱). برخی فقها نیز با توجه به اهمیت این موضوع، در سایر آثار خود (اصولی، اعتقادی و...) به آن پرداخته‌اند. برای تبیین این مساله (تقلیدی یا تحقیقی بودن اصول دین) نظرات برخی از فقها در دو قالب رساله‌های عملیه و کتب اصولی و اعتقادی آنها بررسی می‌کنیم:

۱- نظر فقها در رساله‌های عملیه

با توجه به آنچه که در رساله‌های عملیه آمده است، می‌توان نظر این گروه از علما را در سه بخش تقسیم نمود:

۱-۱ نظریه غالب فقها (عدم جواز تقلید در اصول عقاید)

این عقیده‌ی غالب فقهای شیعه می‌باشد که البته با توجه به آنچه که در آثار خود آورده محل بحث است:

۱) آیت الله خویی (ره)

شخص مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل اعتقاد کند و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون سوال از دلیل، گفته کسی را قبول کند. (خویی، ۱۳۸۳: ۳).

۲) آیت الله بهجت (ره)

دین اسلام بر اساس اعتقادات صحیح و حق و همچنین اعمال و دستوراتی در زمینه‌های گوناگون بنا شده است. در اعتقادات تقلید جایز نیست؛ همچنین در اعمال و دستورات غیر اعتقادی که ضروری دین باشد تقلید در آن لازم نیست. (بهجت، ۱۳۸۸: ۸).

۳) آیت الله مکارم شیرازی (مدظله)

هیچ مسلمانی نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، بلکه باید آنها را از روی دلیل - به فراخور حال خویش - بداند؛ ولی در فروع دین یعنی احکام و دستورات عملی، اگر مجتهد باشد به عقیده خود عمل می‌کند و اگر مجتهد نباشد باید از مجتهدی تقلید کند، همانگونه که مردم در تمام اموری که تخصص و اطلاع ندارند، به اهل اطلاع مراجعه می‌کنند و از آنها پیروی می‌نمایند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۰).

۴) آیت الله سیستانی (مدظله)

شخص مسلمان باید عقیده اش به اصول دین از روی بصیرت باشد، و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی گفته کسی را که به آنها علم دارد به صرف اینکه او گفته است قبول کند. ولی چنانچه شخص به عقاید حقه اسلام یقین داشته باشد، و آنها را اظهار نماید - هرچند از روی بصیرت نباشد - آن شخص مسلمان و مومن است، و همه احکام اسلام و ایمان بر او جاری می‌شود. (حسینی سیستانی، بی تا: مسئله ۱).

از نظر این دسته فقها و مراجع تقلید، داشتن یقین و بصیرت در اصول دین از ضروریات اعتقادات بوده و عدم جواز تقلید در آنها، مورد تأکید واقع شده است. با توجه به این نظرات، اولین سوالی که مطرح می‌گردد، آن است که این دلیل و بصیرتی که در اصول عقاید به آن‌ها اشاره شده است، به چه صورت حاصل می‌شود؟ نکته دیگر این که اگر اعتقادات بر مبنای تقلید به هیچ نحوی صحیح نمی‌باشد، می‌بایست این عدم تقلید در اصول اعتقادات برای همه بدیهی باشد، حال آن که خود فقها با نوشتن این مطلب در ابتدای رساله‌ها، بر عدم بدیهی بودن آن صحنه گذاشته‌اند. چرا که

^۱ «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن ابي حمزة، قال سمعت ابا الحسن موسى بن جعفر، عليهما السلام، يقول: إذا مات المؤمن، بكت عليه الملائكة و بقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها، و أبواب السماء التي كان يصعد فيها بأعماله؛ و لم في الإسلام ثلثة لا يسدها شيء، لأن المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها».

مشاهده می شود افراد زیادی با توجه به فطری بودن رجوع جاهل به عالم، اصول اعتقادی خود را به این نحو کسب می نمایند؛ به خصوص این امر در ابتدا در کودکان و نوجوانان، بیشتر به این نحو بوده و سپس بعد از اعتقاد به اصول برای اثبات و آرامش بیشتر خود رو به براهین و ادله می آورند. حال اگر تقلید در اعتقادات جایز نباشد باید آنها را تازمانی که اعتقادشان مدلل و برهانی نشده، مسلمان ندانست و یا اگر هم مسلمان بدانیم بر مبنای اسلام پدر و مادرشان قرار دهیم؛ که البته این دلیل پذیرفته شده ای (بر مبنای همان عقل استدلالی مورد توافق) نیست.

۱-۲ گروه دوم از فقها: (ابهام در نحوه ی بیان)

۱) آیت الله صافی گلپایگانی (مدظله)

عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد، و نمی تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون دلیل گفته کسی را قبول کند، ولی اگر از گفته غیر به عقاید دینی یقین پیدا کند در حکم به مسلمان بودن او کافی است. (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۷: مسئله ۱)

۲) آیت الله وحید خراسانی (مدظله)

اعتقاد انسان به اصول دین اسلام باید بر پایه علم باشد، و تقلید - یعنی پیروی از غیر - بدون حصول علم - در اصول دین باطل است. (خراسانی، بی تا: ۵).

هر دو فقیه در ابتدا تقلید در اصول دین را مردود دانسته اند اما سپس حکم را مقید به گونه ای از تقلید کرده اند، بنابراین به نظر می رسد برداشت آیت الله صافی و وحید خراسانی از واژه تقلید مربوط به تقلید کورکورانه است که این گونه تقلید، مذموم و مورد نکوهش آیات قرآن کریم نیز می باشد. اما آیا بر اساس نظر ایشان، پیروی فرد از کسی که مورد اعتماد و یقین اوست را نمی توان تقلید نامید؟ تقلید در لغت، به معنای گردن بند به گردن انداختن، کاری به عهده کسی انداختن، از روی کار دیگری کاری انجام دادن، طناب به گردن انداختن و... است؛ (عمید، ۱۳۷۴: ج ۲، ۷۱۲). و در اصطلاح علم اصول فقه، به معنای قبول قول مجتهد و عمل طبق آن است. (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ج ۶، ۲۱۴).

بنابراین شاید بتوان گفت؛ با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی واژه تقلید و اینکه در رجوع و انتخاب مرجع تقلید نیز می بایست بر اساس تحقیق و اطمینان صورت بگیرد، این شیوه استثناء شده در بیان مسئله اعتقاد به اصول عقاید هم، جزء تقلید و صورتی دیگر از آن محسوب می شود؛ لذا پیشنهاد می شود برای فهم بهتر مخاطب، جمله باطل بودن تقلید در اصول عقاید را جایگزین یا حذف نمائید.

۱-۳ نظریه بعضی از فقها (کسب یقین به هر نحوی)

این گروه از فقها کسب یقین در اعتقاد به اصول دین را اصل قرار داده و در نحوه کسب این یقین، تقلید را نیز جایز دانسته اند اما نسبت به نحوه و چگونگی آن ساکت بوده اند.

۱) آیت الله فاضل لنکرانی (ره)

در اصول دین انسان باید یقین و اعتقاد جزمی داشته باشد و این یقین از هر دلیل و طریقی حاصل شود کفایت می کند، چه به واسطه استدلال و برهان باشد یا از گفته والدین و مبلغین، هر چند نتواند استدلال کند. (لنکرانی، ۱۳۸۲: ۵).

۲) آیت الله شبیری زنجانی (مدظله)

شخص مسلمان باید به اصول دین یقین داشته باشد، اگر چه از گفته دیگری برای او یقین حاصل گردد. (شبیری زنجانی، ۱۳۸۶: مسئله ۱).

۳) امام خمینی (ره)

عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد. (خمینی، ۱۳۶۳: ۱۰۴).

حضرت امام فقط به کلمه ی، داشتن دلیل در اصول عقاید بسنده کرده اند و آن را با عدم تقلید، قید زده اند. رجوع به استفتائات و سؤالاتی که از ایشان در این زمینه شده است به فهم بهتر این مفهوم کمک می کند:

سؤال: آیا واجب است که اعتقاد انسان به اصول دین از روی تحقیق باشد یا اینکه تقلید از اهل فن کفایت می کند؟

بسمه تعالی - در اصول اعتقادی، میزان علم و یقین است و اگر قول دیگری حاصل شود، کفایت می کند. (موگهی، ۱۳۷۱: ۹۹).

از نظر امام خمینی (ره) اصول دین (پنجگانه) با اصول اعتقادی (نفس نماز خواندن - نفس روزه گرفتن و...) تفاوت دارد. و اصول دین دو گونه است: (۱- تحقیقی: عقیده مسلمانان به اصول دین باید از روی دلیل باشد، یعنی فرد مسلمان چه مجتهد یا مقلد نمی تواند به اصول دین بدون دلیل اعتقاد داشته باشد. ۲- یقینی: عقیده مسلمانان به اصول دین باید از روی یقین باشد. اگر چه یقین او از راه دلیل به دست نیامده باشد. مانند برخی از افراد عادی که گاهی حتی بیشتر و بهتر از دیگران به اصول دین یقین دارند و حال آنکه ممکن است این یقینشان از روی دلیل و استدلال نباشد، بلکه اضافه و عنایتی از جانب حق تعالی بوده، چنان که در دعا نیز وارد شده است که: اللهم عرفنی نفسک... (همان، ۹۸ و ۹۹).

این دسته از فقها حداقل ملاک اعتقاد به اصول دین را فقط داشتن یقین عنوان می‌کنند و شیوه و طریق خاصی را برای آن مطرح نکرده و بلکه برخلاف سایر فقها، تقلیدی که منجر به یقین در این زمینه بشود را نیز معتبر می‌دانند؛ حتی حضرت امام (ره) به راه‌های شهودی در این مسئله اشاره نموده و آنها را نیز معتبر دانسته‌اند. البته این مسیر کسب اعتقاد را اکثر علما قبول دارند اما متأسفانه در رساله‌های خود که بیش از سایر کتابها در دسترس مردم است اشاره‌ای نکرده‌اند (حتی خود امام نیز به این مسئله در کتاب دیگری اشاره نموده‌اند)؛ و آنچه که به نظر میرسد در جمع بندی این قسمت می‌توان گفت این است که؛ این مسئله و نحوه بیان آن از طرف فقها و مراجع تقلید نیاز به بحث و بررسی بیشتر دارد و می‌بایست سطوح مختلف فهم مردم را نیز در نظر داشت، چرا که به کرات مشاهده شده به واسطه عدم تبیین درست میزان و نحوه اعتقاد به اصول دین، افراد برای ایمان و یا حداقل همان اسلام موروثی و تقلیدی خود ارزش چندانی قائل نبوده و به راحتی از دایره اسلام و عمل به آن خارج شده‌اند. از این رو پیشنهاد می‌شود توسط فقها و مراجع که، مورد اعتماد عموم مردم هستند رساله‌هایی در باب نحوه و میزان اعتقاد به اصول دین با رویکرد و نگارشی نوین ارائه دهند.

۲- نظر فقها در سایر کتاب‌ها

۱) مقدس اردبیلی

و بیان شناخت خداوند تعالی و دانستن به یقین، و اعتقادات جازم مطابق واقع کردن به آن که خداوند تعالی موجود است و هست، یعنی: باید نزد مکلف، بودن خدای تعالی به نوعی ظاهر باشد که اصلاً احتمال نبودن نداشته باشد مثل بودن خودش و چیزهایی که شک در وجود آن‌ها ندارد؛ خواه این دانش، او را از دلیل حاصل شده باشد و خواه از غیر دلیل. (اردبیلی نجفی، ۱۳۷۹: ۲۳).

مقدس اردبیلی به عنوان فقیهی عارف در تبیین میزان معرفت به اصول دین، از جمله شناخت خدا، وجود اعتقاد جازم مطابق با واقع را، که طریقه‌ی حصول آن (یا دلیل یا شهود یا هردو) است را اینگونه تبیین می‌کند: «مجملاً بودن خدای تعالی ظاهر است و احتیاج به دلیل ندارد و می‌توان بود که یک معنای "من عرف نفسه فقد عرف ربه" (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۳۱) باشد؛ یعنی: هر آن مقدار عقل دارد که علم به وجود خود پیدا کند و داند که او هست به یقین، و شک در وجود خود نکند، علم به وجود خدای تعالی می‌کند بی‌شک. و معنای دیگر آن که وجود و هستی خود را، دلیل وجود و هستی خدای تعالی بسازد و از آن منقل شود به این؛ چه هر گاه خود را موجود داند و محتاج، و به یقین داند که او هست و همچنین هر چیز که مثل او باشد، در هستی خود محتاجند به غیر و به خود پیدا نمی‌شوند، یقین می‌داند که پیداکننده‌ی هستی غیر اینها. و معنای دیگر آنکه هرگاه بنده آن قدر شد که خود را شناخت، بی‌اختیار و بی‌سبب در خاطرش می‌آید و می‌یابد که خدای تعالی هست». (اردبیلی نجفی، ۱۳۷۹: ۲۳).

۲) آخوند خراسانی (ره)

بعضی علمای علم اصول، در رابطه با نحوه اعتقاد به اصول دین و یا سطوح مختلف مردم در فهم و یقین به اعتقادات، باب‌هایی را در کتاب‌های اصولی خود باز کرده‌اند و به این مسئله پرداخته‌اند که حتی برای متکلمین و فلاسفه نیز راه‌گشا بوده؛ از جمله آنها می‌توان به شیخ انصاری در کتاب فرائد الاصول و یا محقق قمی در کتاب قوانین الاصول و.. اشاره کرد.

آنچه که در قسمت قبلی هم به آن اشاره نشده بود این است که افرادی که جاهل یا ناتوان از فهم منطقی یا شهودی ضروری به اصول دین هستند در کجا قرار می‌گیرند؟ چرا که ممکن است این افراد در ظاهر هیچ تفاوتی با بقیه نداشته و زندگی معمولی را بگذرانند و بلکه به بهترین نحو به مبانی و دستورات اسلام نیز عمل می‌کنند.

آخوند خراسانی، صاحب کفایه الاصول در رابطه با این گروه از افراد می‌گوید: *أَنَّ الْقَاصِرَ يَكُونُ فِي الْأَعْتَادِيَّاتِ لِلْعَقْلِيَّةِ ، أَوْ عَدَمِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلْإِجْتِهَادِ فِيهَا ، لِعَدَمِ وَضوح الْأَمْرِ فِيهَا بِمِثَابَةِ لَا يَكُونُ الْجَهْلُ بِهَا إِلَّا عَنْ تَقْصِيرٍ ، كَمَا لَا يَخْفَى ، فَيَكُونُ مَعْدُورًا عَقْلًا . وَ لَا يَصْنَعُ إِلَيَّ مَا رَبَّمَا قِيلَ : بَعْدَمِ الْقَاصِرِ فِيهَا ، لَكِنَّهُ أَمَّا يَكُونُ مَعْدُورًا غَيْرَ مُعَاقَبٍ عَلَيَّ عَدَمِ مَعْرِفَتِهِ الْحَقِّ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ يَعَانِدُهُ ، بَلْ كَانَ يَنْقَادُ لَهُ عَلَيَّ أَجْمَالَهُ أَوْ أَحْتَمَلَهُ .* (آخوند خراسانی، ۱۳۸۶: ۴۶۳ و ۴۶۴). در اعتقادات، جاهل قاصر عبارتند از: ۱- غافل [از وجوب تحصیل امر اعتقادی] ۲- یا کسی که برای اجتهاد در اعتقادات استعداد ندارد، [مانند: کودکان و ساده لوحان]؛ زیرا امر در اعتقادات، روشن نیست، به طور کلی جهل در اعتقادات، تنها از روی تقصیر و کوتاهی باشد [=به طوری که جهلش به آن از روی کوتاهی تلقی نمی‌شود چنانکه پوشیده نیست. پس، عقلاً معذور است].

از این رو این سخن که "در اعتقادات جاهل قاصر وجود ندارد [و همه جاهل مقصراند]، نهایت امر به خاطر عدم معرفت حق، عقاب نشده و معذورند، مشروط بر آنکه در عدم معرفت حق، عناد نداشته باشند، بلکه آن را احتمال می‌دهد [که در واقع حق است]، که به اجمال نسبت به آن منقاد باشد". (همان). قابل پذیرش نمی‌باشد. بنابراین طبق نظر آخوند خراسانی که به واقعیت نزدیکتر است، امکان وجود جاهل قاصر در اعتقادات وجود دارد و اگر بگوییم به خاطر اعمال نیکشان که چون بر نیت حق و قرب به او نبوده در آن دنیا پاداشی دریافت نمی‌کنند؛ حداقل از عذاب و عقاب الهی مبرا هستند.

۳) محقق قمی (ره)

محقق قمی در کتاب شریف قوانین الاصول از این مسئله (جواز تقلید در اصول دین) به گونه‌ای نسبتاً مبسوط بحث کرده است. ایشان که تقریباً با فتوای مشهور بین فقها (رحمهم الله) مخالف است، بر این باور است که تقلید از کسی که سخن او حق و اطمینان آور است رواست. این ایمان گاهی با برهان عقلی و گاه با پیروی از کسانی که سخنانشان اطمینان آور است حاصل می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ج ۸، ۵۶۶). ایشان می‌فرماید: در کنار استدلال به ادله ی لفظیه، سایر ادله، همچون عسر و حرج، تکلیف ما لایطاق و مانند آن باید مورد توجه قرار بگیرد تا تکلیف حکم به وجوب ایمان به مبدء و معاد و وحی و رسالت بر فرد مکلفان، معلوم شود و چون اقامه برهان عقلی بر وجود و وجوب اصول مزبور، مقدور بسیاری از افراد نیست برای آنها چاره‌ای جز تقلید نیست. (همان: ۵۶۷). مرحوم محقق قمی همچنین سخن علامه (رحمه الله) را که ایمان و معرفت به مبدء، معاد، وحی و رسالت، امامت و مانند آن باید براساس دلیل باشد، نه تقلید، را رد کرده و می‌فرماید: چنین نیست که معرفت و اعتقاد به این اصول، چنانچه مستند به دلیل و برهان نبود سبب خروج انسان از ربه ی دین شود. (همان: ۵۶۸). این شیوه استدلالی محقق قمی را می‌توان پاسخ کسانی دانست که معتقد به عدم جواز تقلید (تحقیقی) اند.^۱

۳- جمع بندی

۳-۱ سطوح مختلف مردم

مسائل مهمی در شناخت خدا و دیگر اصول اعتقادی وجود دارد که همه افراد توان فهم و درک آن را ندارند؛ بعضی از این مسائل جزء لوازم ضروری اصول دین می‌باشد که اگر این موارد را از آنها بگیریم تفاوتی بین اصول اعتقادی اسلام با دیگر ادیان وجود نخواهد داشت. پس اگر اعتقاد به اصول دین عقلی محض باشد، باید تمام افراد توانایی رسیدن به توحید، معاد و نبوت با لوازم ضروری آن مثل واجب الوجود بودن خدا یا تفاوت معاد با تناسخ و... با دلیل عقلی داشته باشند؛ در صورتی که چنین چیزی در بین عموم مردم دیده نمی‌شود.

نه تنها عقل این را امکان پذیر نمی‌داند بلکه شارع هم با توجه به آیه «لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶). چنین چیزی را نمی‌خواهد و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز این موضوع را بارها یادآوری کرده اند که میزان، عقل و فهم مخاطب از مسائل می‌باشد. قال جعفر بن محمد (علیه السلام): «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ. وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ». (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۳). حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچگاه با مردم با کُنه عقل خود و با حقیقت و واقعیت ادراکات خود تکلم ننموده‌اند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: بدرستی که ما جماعت پیغمبران مأموریم که با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکات خودشان سخن گوئیم.»

۳-۲ تفاوت نگرش به تقلید

یکی از مواردی که باعث تفاوت دیدگاه فقها در نحوه ی اعتقاد به اصول دین شده؛ برداشتی است که هر کدام از واژه تقلید و مفهوم آن دارند. به نظر می‌رسد اکثر آنها به مذمتی که آیات قرآن از مقلدین اعتقادی دارد؛ توجه داشته اند.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (مائده: ۱۰۴). و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید!»، می‌گویند: «آنچه از پدران خود یافته‌ایم، ما را بس است!» آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می‌کنند)؟! «

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (زخرف: ۲۴). (پیامبرشان) گفت: «آیا اگر من آیینی هدایت‌بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید)؟!» گفتند: «(آری)، ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم!»

با توجه به معنای صریح آیات و قیودی که در ادامه مفهوم تقلید آمده، فقط تقلید کورکورانه ای که بر اساس عناد و سرپیچی شکل گرفته مذموم و ناپسند شمرده شده است؛ نه اینکه بگوئیم هر گونه تقلیدی، کورکورانه و به خاطر سرپیچی از حق است. گویا عده ای دیگری نیز، با توجه به کنار هم قرار گرفتن واژه تبعیت و ظن در بعضی آیات؛ تقلید را مطلقاً، عملی، ظنی دانسته و آن را از نظر عقلی و نقلی نامعتبر قلمداد کرده اند.

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ» (نجم: ۲۳). آنان فقط از گمانهای بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس: ۳۶). و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند).

^۱ برای بحث و پاسخ به شبهات در این زمینه به کتاب قوانین الاصول، باب اجتهاد و تقلید رجوع شود.

این آیات نیز گونه ای دیگر از تقلید که براساس ظن شکل گرفته است را مورد مذمت و نکوهش قرار می دهد نه اینکه تمام اقسام تقلید بر اساس ظن و گمان شکل گرفته باشد که اگر اینگونه باشد عمل فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) نیز پذیرفته نخواهد بود؛ چرا که آنها نیز به تقلید از پدرانشان خدای واحد را می پرستند.

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره: ۱۳۳). آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدران، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

با توجه به سطوح مختلف مردم و اقسام تقلید؛ می توان گفت که اکثر افراد در ابتدا بر مبنای تقلید عقاید خود را به دست می آورند و به مرور بر اساس دفع ضرر محتمل، عمل می کنند. در اینجا اگر فردی توان و استعداد فهم براهین عقلی را داشته باشد می بایست از این طریق به یقین برسد؛ اما این طریق خود الزام صد درصدی ندارد بلکه آنچه که در نزد شارع مهم و الزام آور می باشد؛ رسیدن به حق بر مبنای فهم و استعداد داده شده، است. پس اگر فردی استعدادهای مختلف در زمینه تعقل، تعبد، شهود و.. داشته باشد، مختار است از هر راهی به حق برسد. اما ممکن است طریقی مثل تعقل نسبت به دیگر راه های کسب یقین تاکید و سفارش شده تر باشد.

نتیجه

اصول عقاید، همانطور که از نامش بر می آید اساس و محور ادیان ابراهیمی را تشکیل می دهد، از این رو شناخت، نحوه ی کسب و موضوعات مختلف پیرامون آن از ضروریات علمی چون فقه و کلام است. موضوعی که باعث شده فقها و سایر علما بر کسب دلیل و برهان در شناخت عقاید تاکید کنند؛ عمومی تر بودن نعمت عقل نسبت به سایر ابزار وصول، در بین افراد بشر است. و اینکه ممکن است بعضی از آنها در اقسام و مفهوم واقعی تقلید دچار اشتباه شده باشند یا مراد خود را به خوبی بیان نکرده باشند؛ لذا در میان فقههای عصر حاضر و گذشته، افرادی همچون امام خمینی، آیت الله فاضل لنکرانی، محقق قمی و... سعی نموده اند با توجه و دقت نسبت به حال عموم مردم، چهره حقیقی این گونه مسائل را بهتر تبیین کنند و برای رشد و عمل در اختیار آنها قرار دهند. با توجه و بررسی در نظر این گروه از فقها در نحوه ی شناخت اصول عقاید به این رسیدیم که: تقلید در اصول عقاید بر اساس چارچوب و شرایط خاصی نه تنها قابل قبول؛ بلکه می تواند منتج به واقع هم باشد.

کتابنامه

*قرآن کریم

- ۱) آخوند خراسانی، محمد کاظم. **کفایه الاصول**. مترجم محمد مسعود عباسی. قم: دارالفکر. (۱۳۸۶ش).
- ۲) اردبیلی نجفی (مقدس اردبیلی)، احمد بن محمد. **اصول دین**. تحقیق: محسن صادقی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی قم. (۱۳۷۹ش).
- ۳) امام رضا (علیه السلام)، علی بن موسی. **صحیفه الرضا**. مصحح: محمد مهدی نجف. مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام. (۱۴۰۶ق).
- ۴) بهجت، محمد تقی. **رساله توضیح المسائل**. قم: دفتر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی بهجت. (۱۳۸۸ش).
- ۵) جوادی آملی، عبدالله. **تسنیم (تفسیر قرآن کریم)**. تحقیق و تنظیم: حسن واعظی محمدی. قم: نشر اسراء. (۱۳۸۸ش).
- ۶) حسینی فیروز آبادی، سید مرتضی. **عناية الاصول فی شرح کفایة الاصول**. تهران: دار الکتب الاسلامیه. (۱۳۹۲ش).
- ۷) حسینی سیستانی، سید علی. **رساله توضیح المسائل**. بی جا: دفتر حضرت آیت الله سید علی حسینی سیستانی. (بی تا).
- ۸) خراسانی، وحید. **رساله توضیح المسائل**. قم: مدرسه باقرالعلوم. (بی تا).
- ۹) خمینی، روح الله. **توضیح المسائل**. مشهد: ندای اسلام. (۱۳۶۳ش).
- ۱۰) خوبی، سید ابوالقاسم. **توضیح المسائل**. مشهد: رستگار. (۱۳۸۳ش).
- ۱۱) شبیری زنجانی، موسی. **رساله توضیح المسائل**. قم: دفتر آیت الله حاج شیخ موسی شبیری زنجانی. (۱۳۸۶ش).
- ۱۲) صافی گلپایگانی، علی. **رساله توضیح المسائل**. قم: دفتر حضرت آیت الله شیخ علی صافی گلپایگانی. (۱۳۷۷ش).
- ۱۳) صدوق، ابی جعفر محمد بن علی. **کمال الدین و تمام النعمه**. تهران: اسلامیه. (۱۳۹۵ق).
- ۱۴) عمید، حسن. **فرهنگ عمید**. تهران: امیرکبیر. (۱۳۷۴ش).
- ۱۵) فاضل لنکرانی، محمد. **توضیح المسائل**. تهران: فکر برتر. (۱۳۸۲ش).
- ۱۶) کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی. **اصول کافی**. تهران: اسلامیه. (۱۳۶۲ش).
- ۱۷) مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). **بحار الانوار**. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۱۸) مکارم شیرازی، ناصر. **رساله توضیح المسائل**. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام. (۱۳۸۷ش).



دومین کنگره بین‌المللی علوم اسلامی، علوم انسانی

دی ماه ۱۳۹۶ - تهران

- (۱۹) موگهی، عبد الرحیم. رساله نمونه احکام تقلید و اجتهاد: مطابق با فتاوی و نظرات امام خمینی (ره). قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی. (۱۳۷۱ ش).
- (۲۰) یزدی، سید محمد کاظم. (تحریر العروه الوثقی. تالیف مصطفی خمینی. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). ۱۳۸۵ ش).